



فهرست مطالب

۲.....	مقدمه
۳.....	انواع وجوه در تفسیر عبارت «هذا ممّا وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ»
۳.....	وجه اول
۳.....	وجه دوم
۳.....	وجه سوم
۴.....	تفاوت روایات وارده در آیه «قول الزور» و آیه «لهو الحديث»
	شباهت و تفاوت دلالت دو آیه «قول الزور» و «لهو الحديث» با دلالت آیه «والذين لا يشهدون الزور و اذا مروا
۵.....	باللغو مروا كراما»
۶.....	بررسی آیه پنجم: «والذين هم عن الغو معرضون»
۶.....	بررسی مفهوم «لغو» در آیه «والذين هم عن الغو معرضون»
۶.....	تفاوت دو مفهوم لغو و لهو با یکدیگر
۷.....	دائره‌ی مفهومی اصطلاح «لغو» و مراد از آن در آیه
۸.....	تفاوت مفهوم «لغو» در عرف و شرع
۹.....	سؤال
۹.....	پاسخ
۹.....	نکته
۱۱.....	حاصل کلام در دلالت آیات پنجم و ششم
۱۱.....	بررسی دلالت آیه هفتم
۱۱.....	اشکال به دلالت آیه فوق
۱۱.....	اولاً
۱۲.....	ثانياً



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

چهارمین آیه از آیات قرآنی، همان آیهی شریفه ی: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَلِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغِيلٍ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (لقمان، ۶) بود. مسائلی ذیل آیه عنوان شد که مباحث پیرامون آن را ملاحظه کردید. حاصل عرض ما در ذیل آیه این بود که این آیه صرفاً برای منع از لهوالحديث نازل نشده و موضوع آن، تنها لهوالحديث نیست؛ بلکه موضوع آن اظلال است. ذکر لهوالحديث یا به عنوان مصداق است. یا اگر هم برای بیان لهوالحديث باش، جزء آن موضوع است. در هر حال، ترکیب آیه عبارت از این است که لهوی که مصداق مُظِل باشد، منظور است. این از یک جهت؛ از جهت دیگر، آیه، لهوالحديث است و حديث هم همان قول است که از این جهت هم ربطی به بحث غنا ندارد. بنابراین، دو نکته از حاصل مباحث که عرض نمودیم و خیلی مهم است. برای این که اگر ما بودیم و خود، این آیه ربطی به مسائل غنا نداشت. حاصل این که؛ در این جا، دو جهت وجود دارد. یکی این که لهوالحديث، موضوعیت مستقله ای برای حرمت ندارد؛ بلکه موضوع، اضلال است. حداکثر این است که لهوالحديث، جزء العله است. بنابراین، بحث لهوالحديث در این جا موضوعیتی ندارد. این اولاً. ثانیاً، اگر فرض هم بگیریم که لهوالحديث، موضوعیت هم داشته باشد، باز، لهوالحديث است؛ حديث لهوی است و سخن لهوی که گفته می شود؛ یعنی محتوا، محتوای لهوی است و این ربطی به بحث صوت ندارد. طبق این کلام، حاصل مباحث گذشته این است که لو کُنَّا و هذه الآیه، لقلنا بعدم دلالت هذه الآیه علی حرمت الغناء، برای این که طبق آن تعریفی که ما از غنا کردیم، غنا از مقوله دیگری است و آیه بر آن دلالت ندارد. پس، عدم دلالت آیه و ربط آیه به بحث غنا، از دو جهت است. جهت اول، این است که اصلاً لهو، موضوع مستقلى نیست و جهت دوم، آن است که بر فرض هم که باشد، حديث اللهو است. مانند قول زور. این مطالب، حاصل بحث های گذشته بود.



انواع وجوه در تفسیر عبارت «هذا ممّا وعد الله عليه النار»

آخرین بحث در آیه که به اشاره از آن عبور می‌کنیم و ارجاع می‌دهیم به همان وجهی که در قول زور بیان شد، این است که با ملاحظه دو نکته فوق، می‌توان گفت که اگر آیه به خودی خود و فارق از روایات بود، ربطی به بحث ما ندارد؛ اما روایات معتبر، حدود پنج روایت بود که حداقل دو مورد از آن معتبر بود. حضرت فرموده بود که غنا است و غنا مصداق آیه است. هذا ممّا وعد الله عليه النار، (وسائل الشیعه، جلد ۱۲، ص ۲۲۶، حدیث ۶) و به این آیه شریفه، استشهاد شده بود. همان چهار، پنج وجهی که در قول الزور عرض کردیم، در این جا هم می‌شود بیان نمود.

وجه اول

وجه اول این که کسی بگوید، حدیث الهی در این جا، إلقاء خصوصیت می‌شود. این وجهی است که قبلاً آن را جواب دادیم.

وجه دوم

وجه دوم این است که بگویید، نسبت دادن لهو به حدیث، به ملاحظه‌ی خود صوت هم اطلاق حقیقی نیست که این را هم قبلاً جواب دادیم.

وجه سوم

بنابراین، باقی می‌ماند (وجه سوم) که بگوییم، این یا مجاز یا تعبد محض است که البته مجازیّتش خیلی مستبعد نیست. نباشد هم تعبد است. در هر حال، این که بگوییم آیه، بدون ورود روایت می‌تواند دلالت بر موضوع کند (که وجه اول و دوم شاید یک وجه دیگر هم آن جا بود که می‌خواست تصحیح کند دلالت آیه را در بحث ما، در قول الزور بدون تصرف و مجاز و تعبد)، به نظر می‌آید که این تمام نیست و نیاز به یک تصرف و تجوّز در کلام هست. اگر ما باشیم و آیه، نمی‌توانیم از آن، این نکته را استخراج کنیم بنابراین، راه این که بگوییم حدیث این جا موضوعیت ندارد و مطلق لهو مقصود است، راه خیلی درستی نیست. این که بگوییم نه! حقیقتاً هم، لهو الحدیث را به ملاحظه صوت می‌شود گفت، این هم وجه درستی ندارد. بنابراین، یک نوع مجاز است. لهو الحدیث که می‌گوییم، مقصودمان آن صوت لهوی باشد یک نوع مجاز است و اگر مجازیّتش هم خیلی به ذهن نیاید یا کسی با آن نباشد، یک تعبد است و تعبد هم اَلی ما شاء الله داریم.



البته مجازیتش مانعی ندارد؛ ولی چه مجاز بگیریم و چه تعبد محض، نیازمند به قرینه‌ای هستیم که روایت است؛ ولی بدون قرینه از آیه نمی‌توانستیم چنین استفاده‌ای را ببریم. این همان چهار، پنج وجهی است که گفته بودیم. پس دو مطلبی که امروز عرض کردیم، یکی، این است که با ملاحظه بحث‌های گذشته، آیه شامل غنا نمی‌شود؛ برای این که اولاً، بیشتری لهوالحدیث، موضوع تمام آیه نیست؛ بلکه لیضل است. ثانیاً، اگر باشد هم، لهوالحدیث نمی‌تواند آن را دربرگیرد. این مطلب اول. مطلب دوم، همان است که عرض کردیم که لهوالحدیث، حقیقتاً و بلا تجوّز و تعبد، نمی‌تواند غنا را بگیرد؛ بلکه شمول لهوالحدیث للغناء، لحاجه الی تجوّز او تعبد او هذا یحتاج الی قرینه‌ای که در خود آیه نمیتوانیم پیدا کنیم، جز، روایت. پس دلالت خاصی ندارد. نکته‌ی بعدی، این است که تطبیق آیه بر مورد؛ ولو به مجاز و تعبد است؛ اما مفید فایده است. برای این که تطبیق، یکی از فوایدش این است که هذا مما وعد الله علیه النار فی القرآن که غنا می‌شود از کبائر. بعد از این تعبد و تجوّز، فوایدی دارد که یکی از آن‌ها، این مورد است و مجازاً، حدیث الهو و صوت الهو را هم در برمی‌گیرد.

تفاوت روایات وارده در آیه «قول الزور» و آیه «لهوالحدیث»

نکته‌ی آخر عرض ما در این جا این است که اگر ما روایاتی را که در قول، حدیث و لهوالحدیث آمده است را با قول الزور مقایسه کنیم، یک تفاوت ظریفی وجود دارد و آن تفاوت ظریف این است که در آن جا؛ یعنی قول الزور داشت که الغناء، الزور یا الغناء، قول الزور؛ یعنی خود این مفهوم را تطبیق داده بود منتهی، ما می‌دانیم که تطبیق حقیقی نیست. می‌گفتیم که تطبیق مجازی یا تعبدی محض است. در هیچ کدام از این سه، چهار روایت، به خصوص آن دو روایتی که معتبر بود، نیامده است که الغناء، حدیث الهو، لهوالحدیث است یا من لهوالحدیث الغناء؛ بلکه مفاد آن روایت این است که مصداقی از این آیه (و نه خصوص لهوالحدیث) غنا است. نگفته است که لهوالحدیث، غنا است و لذا ممکن است بگوییم که آیه می‌خواهد بگوید که لهوالحدیثی که مضل است، این است و این مصداق لهوالحدیث مضل است. آن آیات و روایات، هیچ کدام نیامده است بگوید که این مصداق لهوالحدیث است تا بر آن اساس، بگوییم که از آیه می‌شود استفاده کرد که لهوالحدیث، خودش تمام موضوع است و چنین چیزی هم در روایات نیست. بنابراین، مصداق کل آیه را ذکر می‌کند؛ یعنی یک مصداق مجازی و تعبدی از لهوالحدیثی که برای اضلال به کار می‌رود این است و نه مصداق لهوالحدیث. این، با قول الزور فرق دارد.



شباهت و تفاوت دلالت دو آیه «قول الزور» و «لهو الحديث» با دلالت آیه «والذين لا يشهدون الزور و اذا مروا باللغو مروا كراما»

این مطالب، مجموعه‌ی پانزده، شانزده نکته‌ای است که در ذیل آیه است و جان کلام هم همین بود که امروز عرض کردیم. بنابراین، دلالت این آیه هم، مثل حدأقل دو آیه‌ی قبلی، مانند آیه قول الزور، دلالت مجازی و تعبدی است. وقتی این چهار آیه را با هم مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که می‌تواند در دو گروه قرار بگیرد. آیه‌ی قول الزور و آیه‌ی من یشتری لهو الحديث که دلالتش بر حرمت، دلالت تامی بود و شمولش نسبت به غنا، شمول حقیقی نبوده و شمول مجازی است؛ اما آیه‌ی والذين لا يشهدون الزور و اذا مروا باللغو مروا كراما (فرقان، ۷۲) که می‌توانست شامل این‌جا شود، بدون تجوُّز و تعبد، این دو، دلالت بر حرمتشان قوی نبود. تفاوت آن دو آیه با این دو آیه، این است که آن دو آیه که دلالتشان بر حرمت، یک دلالت قوی است، این دو آیه به تنهایی نمی‌توانند شامل غنا شوند. تعبد و مجاز می‌خواهد که با برکت روایت می‌شود این شمول را درست کرد. آن دو آیه‌ای که راهی وجود دارد؛ چون زور دارد و لا يشهدون الزور است، دیگر قول در آن‌جا نیست یا لغو دارد. شمول این دو آیه نسبت به غنا، یک شمول مجازی نیست؛ بلکه شمول، عنوان یک شمول حقیقی است منتهی، دلالت آیه بر حرمت، یک دلالت واضحه‌ای نیست. یکی از آن‌ها هم که مشکل این را داشت که مشترک لفظی است که روایت باید بیاید و تعین معنا کند و بدون آن، آیه از نوعی اجماع برخوردار بود. مقایسه آن‌ها، این‌طور است که آیات اجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور (حج، ۳۰-۳۱) و من یشتری لهو الحديث، این‌ها، حقیقتاً شامل غنا نیست؛ ولی دلالتش بر حرمت قوی است و با روایت می‌توان گفت که شامل غنا می‌شود، مجازاً و تعبداً. در طرف دیگر، والذين لا يشهدون الزور یا اذا مروا باللغو مروا كراما، این دو آیه، دلالت و إنطباقش بر بحث غنا، یک إنطباق حقیقی است منتهی، مشکل هر دو این است که دلالت بر حرمتشان، خیلی قوی نیست. آن دو آیه قبل، در تطبیق موضوع بر مسئله، مشکل داشت و این دو آیه، در دلالت بر موضوع و تطبیق موضوع بر مسئله ما نحن فیه، مشکلی ندارد؛ اما دلالت بر حرمتش واضح نیست. البته در لا يشهدون الزور، علاوه بر این اشکال، همان اشتراک لفظی و اجمال خود آیه وجود داشت که با قرینه‌ی روایت، رفع ابهام می‌شد. این چهار آیه که می‌بینید، آن‌که که دلالت بر حرمت می‌کند، إنطباقش مشکل دارد و آن‌که که إنطباقش واضح است، دلالت بر حرمتش مشکل دارد؛ ولی ذیل هر چهار آیه روایت است.



بررسی آیه پنجم: «والذین هم عن الغو معرضون»

چند آیه دیگر هم وجود دارد که این آیات، روایتی در ذیلش وارد نشده است و بیشتر آن هم، اقوال مفسرین یا اهل سنت است که ذیل این آیات چه گفته‌اند و چون روایتی ذیلش نیست، آن‌ها را سریع‌تر عرض می‌کنم که در واقع، همان آیه‌ی پنجم می‌شود؛ یعنی آیه‌ی شریفه‌ی: والذین هم عن الغو معرضون که آیه‌ی سوم سوره‌ی مؤمنون است. این سه آیه را آیت‌الله سبحانی نیز از کتاب آیات الأحکام اهل سنت ذکر کرده‌اند. البته در کتب دیگر هم آمده است. یکی از این آیات، همین آیه‌ی پنجم است که بیشتر در کتب تفسیری آمده است و گاهی هم اهل سنت به آن توسل کرده‌اند؛ اما در کلمات فقهای ما کمتر آمده است و روایت شیعی و یا به‌طور کلی شاید، روایتی ذیل این‌ها نیست. این آیه در ابتدای سوره مؤمنون است که می‌فرماید: قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون. (مؤمنون، ۳-۱) والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فأنهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون والذین هم لامآناتهم و عهدهم راعون والذین هم علی صلواتهم یحافظون. (مؤمنون، ۹-۵) در این آیه‌ی شریفه، شش صفت برای مؤمنین ذکر شده است که دومین صفت که بعد میانه‌ی نماز و زکات بیان گردیده است، إعراض عن اللغو است و در بعضی از کلمات مفسرین مانند ابن عباس و دیگران نقل شده است. عده‌ای از مفسرین در مقام تطبیق گفته‌اند که اللغو ألغاء یا ألغاء من اللغو و شعر را هم یکی از مصادیق غنا ذکر کرده‌اند. این آیه، پنجمین آیه از آیاتی است که در حرمت غنا به آن استدلال و استشهاد شده است.

بررسی مفهوم «لغو» در آیه «والذین هم عن الغو معرضون»

تفاوت دو مفهوم لغو و لهو با یکدیگر

چند نکته عرض می‌کنیم و بعد بررسی می‌کنیم که آیا دلالت این آیه، دلالت تامی است یا خیر! مهم‌ترین و اولین نکته، خود مفهوم لغو است. همان‌طور که قبلاً عرض کردیم، لهو؛ یعنی آنچه یشغل الإنسان عما یهم؛ آن‌چه که انسان را از کار مهم باز می‌دارد که جهت بازدارندگی یک عمل از کار مفید، سودمند و عقلایی در مفهوم لهو اخذ شده است و بعد گفتیم که لهو، با توجه به این‌که ما را از امر آخرت باز می‌دارد، در نگاه الهی و وسیع‌تر، می‌تواند شامل همه امور دنیایی باشد؛ اما مصداق عرفی اولیه‌اش، چیزهایی از جمله سرگرمی است که از نظر عرف، لهو به حساب می‌آید؛ ولی یک معنای اوسعی هم دارد که قبلاً این دو معنا را اشاره کردیم. پس مفهوم لغوی لهو، همان مایشغل الإنسان عما یهم است منتهی، این مفهوم را گاهی به معنای همان عرف عام عقلا می‌گیریم که همین بخش سرگرمی‌ها به حساب می‌آید که



مقابل سایر کارهای دیگر از جمله مطالعه و تجارت و کار قرار می‌گیرد؛ ولی گاهی با یک نگاه عمیق‌تر که نگاه می‌کنیم، مایشغل الآنسان عما یهم چون یهم اصلی، همان سعادت ابدی است، هرچه که مانعی در مسیر آن سعادت ابدی باشد معنای لغو به خود می‌گیرد که قبلاً نیز بیان نمودیم. فرق لغو با لهو این است که در لغو می‌گویند، ما لاقاعده فیه؛ یعنی امری که ساقط و لافائده فیه است و کار ندارد به این که این کار، ما را از امر مفید و مایهم باز می‌دارد؛ نه! بلکه از این حیث که خود این یک کاری است که غرض معتنابه عقلایی در آن نیست و سودی از قبل آن عائد فاعل نمی‌شود. به این می‌گویند لغو. البته گفتیم که این ها غالباً، بر هم منطبق هستند؛ ولی گاهی هم می‌شود موارد افتراقی هم پیدا نمود. سرگرمی‌های متعارف و امور لافائده فیه را و این که ما را از یک امر مفید باز می‌دارند، در هر دو این امور مشترک هستند. یک بعد ذاتی و لفظی آن است که این یک کار بی‌فایده است و یک بعد دیگر، غیری و اضافی است که این کار بی‌فایده، ما را از کار فایده‌دار باز می‌دارد؛ به این معنا که از حیث بی‌سودی و بی‌حاصلی، لغو گفته می‌شود و از حیث این که این امر بی‌سود و بی‌حاصل، ما را از عمل مفید باز می‌دارد، عنوان لغو می‌گیرد منتهی، اگر لهو را آن معنای عام‌تر بگیریم آن وقت، تفاوت‌هایی پیدا می‌کند که خیلی مهم نیست؛ ولی غالباً در آن سرگرمی‌ها این طور است. این معنای لغو است. حال سؤالی که با توجه به متن آیه ایجاد می‌شود این است که آیا مراد از لغو در این آیه، گناهان است، مکروهات، امور مباح و بالأخره کدام یک از این‌هاست؟

دائره‌ی مفهومی اصطلاح «لغو» و مراد از آن در آیه

به عبارتی، آیا لغو در آیه، صرفاً معاصی را دربرمیگیرد یا شامل باقی عناوین نیز می‌شود؟ اقوال مفسرین در این جا متفاوت است. گاهی گفته‌اند که اللغو، المعاصی کلها. گاهی گفته‌اند (نظر استاد) که شامل باقی نیز می‌شود؛ ولی بعضی هم گفته‌اند که به لحاظ لغوی، لغو شامل همه‌ی این‌ها می‌شود. توضیح این که، لغو یعنی آن چه که فایده و حاصلی در آن نیست و اموری که لاحاصله فیه و لافائده فیه نیز ممکن است حرام یا مکروه باشد. البته معلوم نیست که مباح عادی را در برگیرد و سرگرمی‌ها هم اگر فائده و جهتی در آن وجود داشته باشد، آن هم از لغو خارج می‌شود. بنابراین، لغو در این جا، ما لافائده فیه و همان شد که عرف می‌گوید که این یک کار بی‌حاصل و بی‌عائدی است. این می‌تواند محرمات، مکروهات و یا هر دو را شامل شود. این یک جهت که به نظر می‌آید این شمول، نسبت به محرمات و مکروهات به لحاظ لغوی و مفهومی درست است؛ نه! این که تنها معاصی یا غیر معاصی است را شامل بدانیم؛ بلکه هرچه، لافائده فیه باشد، آن را در برمی‌گیرد و تخصیصش به معاصی یا مکروهات و یا مباحات، وجهی نداشته و شمول نسبت به همه را داراست. این یک نکته که در مفهوم لغو است و شمولش نسبت به همه اینها است. معنای لغوی لغو، همان ما لافائده فیه



است منتهی، آنی که از لغت به دست می آید، ما لافائده فیه است؛ اما این ما لافائده فیه، شامل دو مورد می شود. یک چیز است که نه تنها لافائده فیه است؛ بلکه فیه ضرر و اضرار؛ در نزد عقلا هم این طور است که نه تنها فایده ای در آن نیست؛ بلکه در آن زیان است. این می شود همان محرمات؛ یعنی فایده که در آن نیست؛ اضلال هم هست. مورد دوم آن است که مضرتی ندارد؛ اما فایده ای هم نیست. این دو نوع است آن وقت، لافائده فیه که در لغت آمده است، لافائده فیه به معنای خاص؛ یعنی مقابل آن است که مضر است و شامل مکروهات و مباحات می شود. در همه این ها، یک چیز معتنا به عرفی را باید بگوییم و نه آن دقت های عقلی را. خیلی از کارها مانند فوتبال است که عرف نمی گوید ضرر دارد؛ اما گاه کاری مانند سیگار کشیدن انجام می دهد که هم به خود و هم به دیگران ضرر می رساند. این هم یک نوع لافائده فیه است. لافائده فیه، اعم از این است که علاوه بر عدم الفائده، ضرر هم باشد یا این که نه! محض عدم الفائده باشد و از این حیث است که این دو احتمال در اینجا وجود دارد که ما لافائده فیه را این طور معنا کنیم یا آن طور معنا کنیم. ابتدا ممکن است به ذهن بیاید که ما لافائده فیه و لغو، غیر از کارهای مضر است؛ ولی وقتی که برویم تطبیقات این لهو و لغو را در روایات ببینیم و مفهوم عرفیش را هم دقت کنیم، به نظر می آید که شمولش مانعی ندارد که لغو این طور معنا شود: اللغو مطلقاً ما لا فائده فیه، سواء كان مضرًا او لم يكن مضرًا. آن امری که در آن فائده ای نیست، اگر از حیث ذاتی آن دیده شود، می شود لغو و اگر از حیث این که این امری که در آن فایده ای نیست و مانع از کار مفیدی است، لهو می گویند. لهو، شمول بیشتری دارد؛ یعنی ممکن است چیزی باشد که درونش سودی هم باشد و لافائده فیه مطلق نباشد؛ ولی از حیث این که ما را از امر مهمتری باز داشته است، لهو بر آن صادق باشد.

تفاوت مفهوم «لغو» در عرف و شرع

نکته دیگری که در لغو است، آن است که لغو، یک مفهوم عرفی دارد که عندالعرف هم ما اعمال جدی و حقیقی و درست داریم و اعمال لهو یا لغو داریم و شارع هم بر اساس نظام معاصی و مکروهاتی که قرار داده است، طبعاً دامنه این ها را تعمیم یا توسعه داده است؛ یعنی ممکن است چیزهایی از نظر عرفی لغو نباشد؛ ولی وقتی شارع از آن نهی یا اسقاط فائده می کند، جزء لغوها به حساب می آید. آن جایی که عرف خودش این را بی خاصیت می داند، یا نه! شارع آمده و خواص آن را الغاء کرده است. قل إثمهما أكبر من نفعهما؛ یعنی این بی حاصل است و ضرر دارد و بنابراین، این هم مصداق عرفی دارد و هم مصداق تعبّدی و شرعی دارد که با أدله، نسبت آن با شرعیات شمول پیدا می کند. این دو، سه نکته ی مربوط به مفهوم لغو است که در این حدی که در این جا لازم است، به همین اندازه می توان اکتفا نمود.



سؤال

نکته بعدی در بحث آیه آن است که والذین هم عن اللغو معرضون، مفید حکم الزامی هست یا نیست؟ در واقع سؤال این است که آیا آیهی شریفه والذین هم عن اللغو معرضون، می تواند افاده حکم الزامی داشته باشد یا نمی تواند؟ نظیر آنچه که در لایشهدون الزور و اذا مروا باللغو مروا کراما عرض کردیم.

پاسخ

جواب آن است که در این نوع موارد که چیزی در مقام توصیف مؤمنین می آید، گفتیم که فی حد نفسه نمی شود از آن الزام برداشت کرد. ترجیح و مرجوحیت می شود استفاده کرد؛ اما در حد الزام نمی شود استفاده کرد؛ بلکه برای استفاده، نیاز به قرائن خاصه داریم. وقتی که عباد الرحمن، مؤمنان، محسنان و یا متقین را توصیف می کند، نمی توانیم این اوصاف را ضرورتاً بر محرمات و واجبات حمل نماییم. چرا؟ برای این که گاه ممکن است قصدش توصیف درجات متعالی باشد. بنابراین، صرف وقوع این نوع مسائل در مقام بیان اوصاف مؤمنین و امثال این ها، نمی تواند مفید الزام باشد؛ گرچه مفید ترجیح هست و به عنوان یک حکم شرعی می شود از آن استفاده کرد؛ ولی حکم شرعی الزامی، قرینه می خواهد آن وقت، باید قرینه ای پیدا کنیم که این را گفتیم. گفتیم که سیاق هم قرینیتش محرز و محکم نیست که این را هم قبلاً گفتیم.

نکته

نکته دیگری هم که در خود آیه است، این است که آن قد افلح المؤمنون، مؤمنان ویژه ای هستند. می فرماید: فلا و ربک لایومنون حتی یحکموک ما شجرینها؛ یعنی می گوید ایمان ندارند تا این که به این جا برسند با اینکه مؤمنین هستند؛ ولی درجه بالاتر را نفی می کند و می گوید، مگر این که به این جا برسند. در آیه یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا (نساء، ۱۳۶) که منظور درجات ایمان است. در قد افلح المؤمنون هم آن درجات بالای ایمان را می گوید. اولین صفتش هم این است که الذین هم فی صلواتهم خاشعون، (مؤمنون، ۲) خشوع در این درجه از نماز که جزء الزامیات نیست؛ ولی این صفت برای آن قرار گرفته است. این اوصافی که در این جا آمده است، جمعاً اوصاف مؤمنان در یک رتبه بالا و راغی را در آیه مقصود کرده است. مقصود از آیه، مؤمنین متعارف معمولی نیست؛ بلکه مراد مؤمنینی هستند که درجاتی از ایمان را طی کرده اند که آن وقت، این شش صفت در آنها جمع است و جمع این صفات هم در آنها مقصود است. نکات بعدی مذکور در آیه، غالباً الزامیات است؛ ولی این صفات الزامیات نیست. سیاق هم که به این معنا قرینیت ندارد.



مضاف بر این دو نکته می‌گوییم که مراد از مؤننون مذکور، مؤننون خاص هستند و مومنون خاص که شد، نمی‌شود این اوصاف را به عنوان اوصاف الزامی در نظر گرفت و لذا این آیه شریفه، نمی‌تواند به عنوان دلیلی برای وجوب اعراض به‌کار آید و از آن استفاده‌ی وجوب اعراض شود. آیه رجحان را می‌گوید؛ اما رجحان در حد الزام یا مادون الزام را از این آیه نمی‌توان استفاده کرد. این مؤمنانی که به این سطح رسیده‌اند، کف شرایط ایمان را که حافظون لفروجهم باشد را رعایت می‌کنند و از آن کف هم بالاتر آمده‌اند و لذا است که متمایز می‌شوند. این را هم گفتیم که این جمله‌های توصیفیه، إخبار در مقام انشاء هم نیست؛ بلکه فقط توصیف می‌کند. لذا است که استفاده وجوب از این آیه دشوار است. البته نشان می‌دهد که إعراض عن اللغو، یکی از ممیزات مهم است. یک آیه دیگر هم داریم که شبیه این است که آیه پنجاه و پنجم سوره قصص است: *وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ*، که آن هم همین‌طور است و در مقام توصیف، عین این آیه است. *إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ* یا *إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كَرَامًا* که قبلاً بحث نمودیم. نتیجه این‌که از این آیات، نمی‌توان استفاده الزام نمود و اطمینان به این‌که همه این‌ها، به‌صورت جدا، در صدد گفتن یک حکم الزامی است، وجود ندارد. این آیه نسبت به بقیه‌اش هم فقط یک حکم را دارد که فَمَنْ ابْتَغَى و از بقیه‌اش استفاده الزام نمی‌شود. بله! بعضیش را دلیل دیگری داریم که الزامی است؛ اما بعضیش را دلیل نداریم که نمی‌توان استفاده نمود. عین همین اشکالی که در این داریم، در آن دو تا آیه هم داریم. *لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ* و *إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كَرَامًا* که با این جا ربط دارد و عین همین در مقام توصیف است، دلالت بر حرمت یا وجوب و الزام نمی‌کند. این هم، ملحق به آن دو آیه‌ای است که قبلاً در الزامش تردید کردیم و از آن گروهی که تطبیقش بر غنا بعید نیست؛ اما از آن استفاده الزام نمی‌شود. این، یک بحث در این آیه. بحث دیگر در آیه آن است که این آیه به لحاظ دامنه حکمی، شمول خوبی دارد. توضیح این‌که، *وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ*، اعراض عن اللغو، روی گرداندن از لغو، مفهوم مطلق است که هم شامل این می‌شود که خودش انجام نمی‌دهد و هم شامل آن است که لغو را نمی‌شنود و به دنبال استماع آن نیست و در مجلسش شرکت نمی‌کند. الزام نمی‌توان از آن استفاده نمود؛ ولی حکم ترجیحی را به خوبی می‌توان از آن استفاده نمود که اعم است از ترک فعل یا عدم استماع و عدم حضور در مجلس که همه این‌ها را در بر می‌گیرد. ذیل این آیه، روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که یکی از مصادیق *عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ* است. روایت این است که کسی به آدم دشنام می‌دهد و او پاسخش را نمی‌دهد و با بزرگواری از آن عبور می‌کند. *إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كَرَامًا*، می‌تواند این را هم در برگیرد که یکی از مصادیق آیه است. خود این روایت هم نشان می‌دهد که حکم، الزامی در آن نیست؛ برای این‌که کسی که به آدم تعرضی کند یا بدی بگوید؛ بر طبق آیه لا یحب الله الجهر بالسوء، انسان می‌تواند عکس‌العمل نشان دهد؛ ولی در عین حال می‌گوید که مصداق این آیه است و این هم مؤید این است که الزامی در این آیه نیست. این مطالب، سه بحث در این آیه بود.



حاصل کلام در دلالت آیات پنجم و ششم

حاصل بحث‌ها در دلالت آیات والذین هم عن اللغو معرضون (مؤمنون، ۳) و إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (قصص، ۵۵) آن است که انطباق لغو بر غنا بعید نیست؛ اما دلالت بر حرمت را از این دو آیه، مانند آیات لایشهدون الزور و اذا مروا باللغو مروا کراما، نمی‌توان استفاده کرد.

بررسی دلالت آیه هفتم

بررسی مفهوم لغت «سَمَدٌ» و چگونگی ارتباط آن با بحث غنا:

می‌فرماید: أُرِفَتْ الْأَرْفَةُ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ. (نجم، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷) این دو آیه هم این‌طور است که، وقتی که قیامت فرا می‌رسد، هیچ‌کس نمی‌تواند قیامت را بیاورد مگر خداوند. می‌فرماید: أُرِفَتْ الْأَرْفَةُ؛ یعنی قیامت فرا رسیده است. اصلاً همین الآن قیامت است. اُزِفَ؛ یعنی قَرُبَ و مراد قرب خیلی زیاد است. مانند: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (قمر، ۱) چندین آیه داریم از این چیزها که می‌گوید قیامت اصلاً همین الآن فرا رسیده است. می‌فرماید: أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ. این و آنتم سآمدون را گفته‌اند که تطبیق داده شده است به بحث غنا؛ به این شکل که گفته‌اند در بعضی از لغات، سَمَدٌ یعنی غنی، تَغْنًی منتهی، استدلالش این است که سمد به معنای تغنی و غنی می‌آید. این مطلب در حد همین قول مفسرین است. سمدی؛ یعنی تغنی و در بعضی لغات، این‌طور گفته‌اند و در کتب اهل سنت هم آمده است. جوابی هم که به این داده‌اند که جواب درستی هم هست، این است که

اشکال به دلالت آیه فوق

اولاً

اشکال اول آن است که سَمَدٌ به معنای لها است و سآمدون یعنی لاهون؛ لهو می‌کنید؛ یعنی مشغول به عمل لهو هستید. این نکته که این لغت به معنای تَغْنًی باشد، در یک لغتی وارد شده است و این‌طور نیست که در لغات مشهور و استدلالات متداول، این معنا وجود داشته باشد.



ثانیاً

اشکال دوم آن است که فرض بگیریم که آن معنا هم باشد و این طرف هم ترجیهی نداشته باشد. در این صورت، باز هم ترجیه آن طرف وجهی ندارد و مشترک می‌شود و در نتیجه اجمال پیدا می‌کند که به معنای غنا است یا به معنای لهو است. بنابراین، یا این است که می‌گوید، مشهور آن است که همه هر جا ببینیم؛ یعنی لهو یا اگر هم حالا بگوییم نه! یک معنای دیگر هم دارد. می‌گوید که اینجا معنا مردد می‌شود و چون قرینه بر انتخاب یکی از آن دو نداریم، اگر نگوییم قرینه بر آن لهو داریم در و آنتم سامدون، ظاهرش این است که در حالی که شما بی‌توجه هستی. بنابراین، معنایش این جا همان لهو است؛ حال یا اولاً؛ از باب این که معنای حقیقی این است و آن لغت نادره است. یا ثانیاً؛ اگر هم دو لغت در عرض هم باشند، مشترک می‌شود و قرینه در این جا، بر این است که معنای لهو است. ثالثاً؛ اگر قرینه هم نداشته باشیم، مشترک لفظی و مجمل می‌شود. بنابراین، نمی‌توان این را به معنای غنا گرفت؛ اما ممکن است در این جا استدلال شود که سامدون به معنای لهو است و غنا هم نوعی لهو است و آن جا نگفته است که سامدون به معنای لهو است و خود غنا هم لهو است و لذا می‌شود به این توسل کرد که تطبیق هم شده است و به این نحو می‌شود استدلال کنیم و نه از راه اول که بگوییم سامدون یعنی مُغْنُون. نه! سامدون یعنی لاهون منتهی، من اللّٰهُ والغنی. فلذا این شامل آن هم می‌شود. جواب استدلال دوم هم این است که در این جا، مطلق لهو را مذمت نکرده است؛ بلکه لهو خاص را مذمت می‌کند. البته آیه مفید حرمت هست و دلالتش بر حرمت واضح است منتهی، این لهو عن القیامه است؛ یعنی لهو در مقام مشغولیت انسان به دنیا است و این که انسان زیر بار حقیقت قیامت نمی‌رود و این را می‌گوید: أَزِفَتْ الْآزِفَةُ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ؛ یعنی منکر این حقیقت هستید و در حالی که لهو می‌کنید، منکر قیامت هستید. این لهو به درجه‌ای رسیده است که منکر قیامت است و زیر بار قیامت نمی‌رود. آیه، این نوع لهو خاص را منع می‌کند. پس این آیه دلالت بر حرمت لهو می‌کند؛ ولی نه مطلق لهو؛ بلکه لهو عن القیامه؛ یعنی اشتغال به چیزی که او را از پذیرش قیامت باز دارد و لذا عبارت سامدون؛ حتی معنای عادی لهوش، غنا را می‌تواند بگیرد؛ ولی این جا قرینه‌ای دارد که مطلق لهو، مقصود نیست؛ بلکه لهو آن است که یُلْهَى عن قبول القیامه وعن الإعراف بالقیامه، این را منع می‌کند و لذا از دو جهت می‌توان به این آیه استدلال کرد منتهی، هر کدامش، جوابی دارد.